[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]

[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

مقالهٔ علمی-پژوهشی

گونه‌های تأثیرپذیری در روایت فتنهٔ غز با رویکرد بینامتنی

مصطفی علی‌پور*

حبیب‌الله عباسی**

چکیده

رخداد تاریخی و روایت تاریخی آن رخداد، اعم از شفاهی و کتبی، با هم تفاوت دارند؛ چه، رخداد واقعه‌ای است که یک‌بار در زمان خاص و مکان معین اتفاق افتاده است، اما روایت تاریخی متکثر و متعدد است و با رخداد تاریخی هم‌خوانی کامل ندارد و تأویلی از آن رخداد اصلی است. در این جستار، تکرار و بازسازی و تولید مجدد گذشته، با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد بینامتنی (برپایهٔ محورهای سه‌گانهٔ بینامتنی ژنت) در دو روایت تاریخی ظهیری نیشابوری و راوندی از رخداد فتنهٔ غز واکاوی شده است، دو روایتی که از لحاظ زمانی و بیانی با هم متفاوت‌اند. همچنین، نشان داده شده است که این دو متن، که موضوع مشترکی دارند و به هم مربوط‌اند، چه میزان از هم تأثیر پذیرفته‌اند و چقدر مکالمه و گفت‌وگو بین آنها درگرفته است. علاوه‌بر تکیه و تأکید بر ویژگی‌های زبانی *راحة‌الصدور*، به‌ویژه نظام نحوی آن، به رابطهٔ بینامتنی دو اثر، شباهت‌ها و تفاوت‌ها در نحوهٔ گزارش و روایت فتنهٔ غز پرداخته شده است. حاصل تحقیق برجسته‌کردن تأثیرپذیری *راحة‌الصدور* از *سلجوق‌نامه* در گزارش تاریخی است که آن را در مظان اتهام سرقت ادبی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: سرقت ادبی، بینامتنیت، ژنت، *سلجوق‌نامه*، *راحة‌الصدور*، واقعهٔ غز.

*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی (نویسندهٔ مسئول)
1340mostafa@gmail.com
**استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی habibabbasi45@yahoo.com

CC BY NC

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۰، شمارهٔ۹۲، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص۱۷۱-۱۹۰

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]

[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

An Intertextual Approach to the Types of Influence in the Narrative of Ghoz Riot

Mostafa Alipour*
Habib-Allah Abbasi**

Abstract

There is a difference between a historical event and the historical narrative of that event, whether it is oral or written. That is why an event is something that happened once in a specific time and place, but the historical narrative is multiple and numerous and does not completely agree with the historical event and is an interpretation of the original incident. Using the descriptive-analytical method and the intertextual approach (based on the three intertextual axes of Genette) in this article, the repetition, reconstruction, and reproduction of the past have been analyzed in two historical narratives of Zahiri Nishaburi and Rawandi about the incident of Ghoz riot, two narratives which are temporally and expressively different. Moreover, it has been shown that these two texts, which have a common theme and are related to each other have been influenced by each other and much communication has taken place between them. In addition to relying and emphasizing on the linguistic features of Rahat al-Sudur, especially its syntactic system, the intertextual relationship of the two works, similarities, and differences in the way of their reporting and narrating of Ghoz riot have been discussed. The result of the research highlights the influence of Seljuq Nameh on Rahat al-Sudur in the historical report, which accuses its author of plagiarism.

Keywords: Plagiarism, Intertextuality, Gerard Genette, Seljuq Nameh, *Rahat al-Sudur*, Ghoz Riot.

*PhD Candidate in Persian Language and Literature at Kharazmi University, (Corresponding Author) *1340mostafa@gmail.com*
**Professor in Persian Language and Literature at Kharazmi University, *habibabbasi45@yahoo.com*

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

۱. مقدمه

۱.۱. طرح مسئله

انسان موجودی تاریخ‌مند و زمان‌مند است و زمان‌مندی او در سه ساحت گذشته، حال، و آینده تبلور می‌یابد. گذشته یا سنت برای انسان دو معنی دارد: یا گذشته‌ای تمام شده است که دیگر تأثیری بر زمان حاضر ندارد، یا گذشته‌ای گشوده و فعال است که بر زمان حال تأثیر می‌نهد. بی‌تردید، میان این دو گذشته یا سنت فعال و تأثیرگذار تفاوت باید نهاد؛ چه، گذشته‌ای هست که به اکنون منتقل و سرچشمهٔ تحولاتی شگرف می‌شود.

تفاوت میان انسان با سنگ، درخت و گربه، در نوع رابطهٔ او با گذشته پدیدار می‌شود. هرکدام از این پدیده‌ها به‌نحوی از گذشتهٔ خویش متأثرند. آنها گذشته دارند، اما گذشتهٔ تمام‌شده‌ای که به آن برنمی‌گردند و دربارهٔ آن فکر نمی‌کنند. انسان به گذشته‌اش می‌اندیشد، آن را به یاد می‌آورد و درباره‌اش روایت‌هایی می‌سازد و با آن زندگی می‌کند.

باید میان رخداد تاریخی و روایت تاریخی آن رخداد، اعم از شفاهی و کتبی، تفاوت قائل شد. رخداد واقعه‌ای است که یک‌بار اتفاق افتاده است، آن‌هم در زمان خاص و مکان معین، اما روایت تاریخی متکثر و متعدد است و با رخداد تاریخی هم‌خوانی کامل ندارد و تأویلی از رخداد اصلی است؛ ازهمین‌رو، هایدگر روایت تاریخی را «توصیف گذشته از دیدگاه دل‌مشغولی‌های حسابگرانهٔ امروزی» می‌داند (احمدی، ۱۳۸۸: ۶۳۴).

برخی انسان‌ها، همانند مفهوم «دازاین» هایدگر، که احساس شدید پرتاب‌شدگی را القا می‌کند، سعی دارند گذشته‌ای خاص را تکرار و امکان‌های خود را بازیابی کنند. آنها سخت به پرتاب‌شدگی می‌اندیشند و سرانجام گذشته را برای امروز می‌یابند؛ لذا به تکرار و بازسازی و تولید مجدد گذشته برمی‌خیزند؛ زیرا تکرار را نه تقلید تام و تمام اتفاقی که در گذشته رخ داده است، بلکه بازآفرینی آن می‌دانند (همان، ۶۳۵).

در جستار حاضر، این مهم، یعنی تکرار و بازسازی و تولید مجدد گذشته، با رویکرد بینامتنی، در دو روایت تاریخی ظهیری نیشابوری و راوندی از رخداد فتنهٔ غز واکاوی می‌شود، دو روایتی که ازلحاظ زمانی و بیانی با هم متفاوت‌اند. همچنین، نشان داده می‌شود که این دو متنی که موضوع مشترکی دارند و به هم مربوط‌اند، چه میزان از هم تأثیر پذیرفته‌اند و میان آنها مکالمه و گفت‌وگو درگرفته است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

۱. ۲. پیشینهٔ تحقیق

دربارهٔ این‌دو کتاب مقالات مستقل بسیاری به رشتهٔ تحریر درآمده است، اما قدیم‌ترین جستاری که در آن به مقایسه و تأثیر و تأثر این دو کتاب پرداخته شده، مقالهٔ «*سلجوق‌نامهٔ* ظهیری نیشابوری و *راحة‌الصدور* راوندی» (افشار، ۱۳۱۳) به‌قلم اسماعیل‌خان افشار است. نویسنده در چندین جدول، مشترکات دو کتاب را دربرابر هم نقل کرده است. اسماعیل باغستانی نیز در مقالهٔ «سیری در *راحة‌الصدور*» (۱۳۸۴) خاطرنشان کرده که اقتباس *راحة‌الصدور* راوندی از *سلجوق‌نامه*، که اسماعیل افشار بدان تصریح کرده، در میان نویسندگان قدیم در حوزه‌ها و قلمروهای مختلف علوم و ادبیات، ناپسند محسوب نمی‌شده و رایج بوده است. شهرام آزادیان و مسعود راستی‌پور، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی انتحالات ادبی راوندی» (۱۳۸۸) کوشیده‌اند تا با بررسی برخی جوانب تاریخی و ادبی *راحة‌الصدور*، تعدادی از انتحالات راوندی را در بخش‌های منظوم کتاب نشان دهند. مختار کمیلی نیز همین مسئله را در مقالهٔ «راوندی، انتحال یا اقتباس؟» (۱۳۸۷) تصریح کرده است که راوندی به انتحال از *سلجوق‌نامه* بسنده نکرده، بلکه از آثاری مانند *ذخیرهٔ خوارزمشاهی*، *کلیله‌ودمنه* و *سندبادنامه* نیز اقتباس کرده است.

۱. ۳. پرسش‌های تحقیق

۱. حدود تأثیرپذیری یک روایت از روایت دیگر در شیوهٔ بیان کجاست؟

۲. مؤلف *راحة‌الصدور* در روایت واقعهٔ غز در چه زمینه‌هایی ازنظر زیبایی‌شناسی و قراردادهای زبان، از روایت همان واقعه در *سلجوق‌نامه* تأثیر پذیرفته است؟

۳. گونه‌های این تأثیرپذیری ازنظر مبانی سه‌گانهٔ بینامتنی ژرار ژنت (صریح-غیرصریح و ضمنی) کدام‌اند؟

۱. ٤. روش تحقیق و قلمرو آن

برای آنکه فرآیند تکرار و بازسازی و تولید مجدد رخدادهای تاریخ در روایت ظهیری نیشابوری در *سلجوق‌نامه* و روایت راوندی در *راحة‌الصدور* دقیق‌تر نشان داده شود، از روش تحلیلی-توصیفی و رویکرد بینامتنی بهره گرفته شد و برای آنکه پژوهش علمی و دقیق باشد، قلمرو تحقیق به رخداد فتنهٔ غز از هردو کتاب محدود شده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

۲. چارچوب نظری: بینامتنیت

بینامتنیت، به‌منزلهٔ نظریهٔ ادبی، نخست‌بار در آثار ژولیا کریستوا، منتقد بلغاری‌الاصل فرانسوی، در اواخر دههٔ ۶۰، تحت تأثیر اندیشه‌های باختین، به‌ویژه منطق مکالمه، مطرح شد (مکاریک، ۱۳۸۵: ۷۲). تلقی کریستوا از این اصطلاح، بررسی تأثیرگذاری یک متن بر متن دیگر نبود، بلکه او بینامتنیت را از عناصر شکل‌دهندهٔ متن برمی‌شمرد که براساس آن، «ارتباط میان مؤلف و خواننده همواره به‌همراه یک ارتباط، یا رابطهٔ بینامتنی میان واژه‌های شاعرانه و موجودیت متقدم آنها در متون شعری گذشته است» (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۱۶۳-۱۶۴). از این توضیحات چنین برمی‌آید که بینامتنیت کریستوایی «بیش‌ازآنکه کاربردی باشد، نظری است» (همان).

پس از کریستوا، افرادی مانند بارت، ریفاتر، و ژنت، مطالعه دربارهٔ ارتباط یک متن با متون دیگر را پی گرفتند. ژرار ژنت فرانسوی با توسعه‌بخشیدن به این مطالعات آنها را نظام‌مند کرد و به ترامتنیت،[1] در مفهومِ «همهٔ چیزهایی که متن را آشکارا یا پنهان به متون دیگر پیوند می‌دهد» (ژنت، ۱۹۹۷: ۱)، رسید. ژنت در ترامتنیت محور بینامتنیت را «کاربرد آگاهانهٔ متنی در متن دیگر» می‌داند که «نقل‌قول‌ها و بازگفت‌ها از متنی دیگر (که معمولاً داخل گیومه قرار می‌گیرند)، سرقت ادبی، اشارات کنایه‌آمیز، و نقل به معنا» (احمدی، ۱۳۷۲: ۳۲۰) را شامل می‌شود. براساس تقسیم‌بندی ژنت، بینامتنیت به سه گونهٔ زیر تقسیم می‌شود:

۱. **بینامتنیت صریح و اعلام‌شده:** این نوع از بینامتنیت «بیانگرِ حضور آشکار یک متن در متن دیگر است. به‌عبارت روشن‌تر، در این نوع بینامتنیت، مؤلف متن دوم در نظر ندارد مرجعِ متن خود یعنی متن اول را پنهان کند» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۱۲۷)؛ مثل گونه‌های تضمین، استقبال، نقل قول، نقیضه و... .

۲. **بینامتنیت غیرصریح و پنهان:** «بینامتنیت غیرصریح بیانگر حضور پنهان یک متن در متن دیگر است. به‌عبارت دیگر، این نوع بینامتنیت می‌کوشد تا مرجع بینامتن خود را پنهان کند» (همان)؛ مثل انواع سرقات ادبی.

۳. **بینامتنیت ضمنی:** در این نوع از بینامتنیت، مؤلف متن دوم قصد ندارد بینامتن خود را پنهان کند؛ به‌همین‌دلیل، نشانه‌هایی می‌آورد که بتوان بینامتن را تشخیص داد و حتی مرجعش را هم شناخت. اما این‌کار صریحاً انجام نمی‌شود. در این نوع بینامتنیت، مخاطبان خاصی که از متن اول آگاهی دارند متوجه بینامتن می‌شوند؛ مانند انواع تلمیح‌ها، کنایات، اشارات و... (همان).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

۳. رخداد فتنهٔ غز

طایفهٔ غز، مانند سلاجقه، از ترکمانان مسلمان ساکن ماوراءالنهر بودند. بعد از آنکه قراختائیان بر این دیار چیره شدند، از آنجا هجرت کردند و در حوالی بلخ سکونت گزیدند. بلخ در این تاریخ، زیر حاکمیت امیرقماج، از بزرگ‌ترین امرای لشکر سنجر، بود. او از غزان خواست که مرزهای بلخ را ترک کنند. ترکمانان غز نپذیرفتند و قماج به ایشان حمله کرد. هرچقدر که این طایفه خواستند او را با دادن پول از خیال خود بازدارند ممکن نشد؛ ناچار به جنگ تن دادند و پس از شکست قماج، به بلخ ریختند و از قتل و غارت دریغ نکردند. سلطان سنجر ترکمانان غز را برای ترک بلخ تهدید کرد. غزها عذرخواهی کردند و حاضر شدند که اگر سلطان آنها را در چراگاه‌های سابق باقی بگذارد، هرسال پول و حشم به خدمت او بفرستند. سنجر زیر بار نرفت و با جمعیتی قریب به صدهزارنفر برای دفع آنها عازم شد.

۳. ۱. روایت ظهیری نیشابوری

این واقعه در روایت ظهیری نیشابوری چنین نقل شده است:

> در آخر ثمان و اربعین و خمسمائه واقعهٔ اقوام غز بود. از وفات سلطان‌مسعود یک‌سال‌ونیم گذشته بود و این اغوزان خیلی بسیار بودند به ترکمانان منسوب، و مقام چراخور ایشان به ختلان بود از اعمال بلخ و ختاییان ولایت وحش، هرسال بیست‌وچهارهزار سر گوسفند، وظیفه، به مطبخ‌خانهٔ سلطان دادندی و آن در اهتمام مجموع خانسالار بودی و کسِ او رفتی به قبض و استیفاء آن؛ و چنان‌که عادت به جبر و تسلط حاشیهٔ سلطان بود، شخصی که از قبل خانسالار به مطالبهٔ اغنام می‌رفت، بر ایشان تعدّی و زور می‌کرد و در استرداد و استبدال گوسفند مماکست می‌رفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان می‌نمود (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

۳. ۲. روایت راوندی

واقعهٔ فتنهٔ غزها در روایت راوندی چنین نقل شده است:

> و در آخر سنهٔ ثمان و اربعین [و خمسمأیه] حادثه غزّ بوذ، و غزّان خیلی بوذند از ترکمانان، مقام و چراخوارشان بختلان بوذ از اعمال بلخ، و هرسال بیست[و]چهارهزار گوسفند وظیفه بوذ که به مطبخ سلطان داذندی و این در مجموع خوانسالار بوذی و کسِ او به استیفای آن رفتی، و چنانک تسلط و تجبّر حاشیهٔ سلطان بوذ، این شخص که از قبلِ خوانسالار می‌رفت، بر ایشان تعدّی می‌کرد و در ردّ و بدل گوسفند مماکست و مبالغت بیش‌ازحد می‌نموذ (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

۳. ۳. روابط بینامتنی میان دو روایت

۳. ۳. ۱. رابطهٔ صریح و اعلام‌شده

بررسی بینامتنی *سلجوق‌نامه* و *راحة‌الصدور* نشان می‌دهد که در روایت راوندی، از بینامتنیت صریح اصلاً استفاده نشده است؛ چراکه نویسنده در هیچ‌جا، به بهره‌گیری خویش از روایت ظهیری سمرقندی اشاره نکرده است. البته، باید توجه داشت که روایتی که در *راحة‌الصدور* نقل می‌شود روایت تاریخی است و عموماً اتفاقات تاریخی رخ می‌داده‌اند و روایات آنها در متون تاریخی ذکر می‌شده است؛ با وجود این، شکل تأثیرپذیری راوندی از ظهیری به‌گونه‌ای است که این باور را در ذهن مخاطب به‌وجود می‌آورد که او روایت *سلجوق‌نامه* را فراروی خویش قرارداده و به بازنویسی آن پرداخته است.

۳. ۱. ۲. رابطهٔ غیرصریح

در این نوع از بینامتنیت، حضور پنهان یک متن را در متن دیگر می‌بینیم، به‌گونه‌ای که نویسنده قصد دارد تا مرجع بینامتن خود را پنهان کند. در ادامه، رابطهٔ غیرصریح بینامتنیت میان *سلجوق‌نامه* و *راحة‌الصدور* برجسته می‌شود:

> در آخر ثمان و اربعین و خمسمائه واقعهٔ اقوام غز بود. از وفات سلطان‌مسعود یک‌سال‌ونیم گذشته بود و این اغوزان خیلی بسیار بودند؛ به ترکمانان منسوب و مقام چراخور ایشان به ختلان بود، از اعمال بلخ و ختاییانِ ولایت وحش، هرسال بیست‌وچهارهزار سر گوسفند، وظیفه به مطبخ‌خانهٔ سلطان دادندی و آن در اهتمام مجموع خانسالار بودی و کسِ او رفتی به قبض و استیفاء آن؛ و چنان‌که عادت به جبر و تسلط حاشیهٔ سلطان بود، شخصی که از قبلِ خانسالار به مطالبهٔ اغنام می‌رفت، بر ایشان تعدّی و زور می‌کرد و در استرداد و استبدال گوسفند مماکست می‌رفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان می‌نمود (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).
>
> و در آخر سنهٔ ثمان و اربعین [و خمس مأیه] حادثه غزّ بوذ، و غزّان خیلی بوذند از ترکمانان، مقام و چراخوارشان بختلان بوذ از اعمال بلخ، و هر سال بیست[و]چهارهزار گوسفند وظیفه بوذ که به مطبخ سلطان داذندی و این در مجموع خوانسالار بوذی و کسِ او به استیفای آن رفتی، و چنانک تسلّط و تجبّر حاشیهٔ سلطان بوذ، این شخص که از قبلِ خوانسالار می‌رفت، بر ایشان تعدّی می‌کرد و در ردّ و بدل گوسفند مماکست و مبالغت بیش‌ازحد می‌نموذ (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

کاملاً مشخص است که راوندی به روایت ظهیری نیشابوری نظر دارد و این بینامتنیت غیرصریح، نه‌تنها در محتوای روایت، که در واژگان، ترکیبات و افعال هم دیده می‌شود.

اگر سال و تاریخ و گروه غزان و محل استقرار آنها و وظیفهٔ بیست‌وچهارهزار گوسفند آنان به مطبخ سلطان و حتی فرستادن فردی جبار برای استیفای آن را شباهتی تاریخی در نظر بگیریم، باز هم عبارت‌هایی مثلِ «و چنان‌که عادت به جبر و تسلط حاشیهٔ سلطان بود»/ «و چنانک تسلّط و تجبّر حاشیهٔ سلطان بوذ» بینامتنیت غیرصریح میان این‌دو متن را تأیید می‌کند.

۳. ۱. ۳. رابطهٔ ضمنی

بررسی دو متن نشان می‌دهد که تنها در یک حالت می‌توان رابطهٔ میان *سلجوق‌نامه* و *راحة‌الصدور* را بینامتنیت ضمنی دانست؛ آن‌هم وقتی است که فردی با آگاهی‌های تاریخی فراوان و آشنا به روایت *سلجوق‌نامه*، با روایت *راحة‌الصدور* برخورد کند و این بینامتنیت برای او کاملاً روشن باشد.

دراین‌حالت، می‌توان ادعا کرد که مؤلف متن دوم، قصد پنهان‌کردن بینامتن خود را نداشته و به‌همین‌دلیل، نشانه‌هایی به‌کار برده است که با کمک آنها بتوان به بینامتنیت دو متن رسید. نباید فراموش کرد که در بینامتنیت ضمنی، عدهٔ خاصی ـیعنی مخاطبان خاصی که از متن اول آگاهی دارندـ متوجه بینامتن می‌شوند.

٤. رابطهٔ ضمنی تفاوت‌های زبانی گزارش‌های *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور*

هم در *سلجوق‌نامه*، که تقدم دارد و منبع گزارش *راحه‌الصدور* و چند تاریخ دیگر مثل *تاریخ گزیده* است، و هم در *راحه‌الصدور*، موضوع گزارش و روایت یکی است و مخاطب همان‌چیزی را از گزارش *سلجوق‌نامه* می‌فهمد که از *راحه‌الصدور* دریافت می‌کند. به‌گمان نگارنده، تنها در سطح زبان این‌دو روایت تفاوت‌هایی دیده می‌شود.

۱. ظهیری نیشابوری فتنهٔ غز -یا به قول خودش آغوز- را «واقعه» می‌داند، درحالی‌که راوندی آن را «حادثه» خوانده است. اگرچه در فرهنگ قرآنی «واقعه» معنای خاصی دارد و به‌معنای «قیامت» آمده و بر همین قیاس، حافظ مرگ را، به‌جای حادثه، واقعه[۲] می‌داند. بعید است مؤلف *سلجوق‌نامه* اهداف معنادار و آشکاری از واژهٔ «واقعه» منظور داشته باشد، اما این‌قدر هست که در «واقعه»، جنبهٔ خشونت و توحش، چنان‌که در واژهٔ «حادثه» فهم می‌شود، احساس نمی‌گردد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

۲. گزارش *سلجوق‌نامه* برپایهٔ گونه‌ای از اطناب و درازگویی استوار است؛ مثلاً، این عبارت *راحه‌الصدور*: «غزان خیلی بودند از ترکمانان» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷)، در *سلجوق‌نامه* این‌طور آمده است: «اغوزان خیلی بسیار بودند و به ترکمانان منسوب» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸). صفت «بسیار» و واژهٔ «منسوب» در قیاس با *راحه‌الصدور* فاقد کارکرد زبانی خاص و زیبایی‌شناختی‌اند. همین رویکرد به درازگویی در سطرهای بعدی همین بند نیز کم‌وبیش در *سلجوق‌نامه* دیده می‌شود.

مؤلف *راحه‌الصدور* دربارهٔ محل سکونت و چراگاه‌هایشان در ختلان ـ که از نواحی بلخ بود ـ به این گزاره قناعت کرده است: «و چراخوارشان بختلان بود از اعمال بلخ» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷)؛ اما مؤلف *سلجوق‌نامه* با افزودن یک و دو ناحیه به اعمال بلخ، زبان خود را اندکی دچار حشو می‌کند: «و مقام چراخور ایشان به ختلان بود، از اعمال بلخ و ختاییان ولایت وحش...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸). علاوه‌براین، در عبارت *سلجوق‌نامه*، پیش از چراخور (چراگاه، مکان چرا)، کلمهٔ «مقام» به‌معنای «محل و مکان» آمده که حشو است.

ازطرف‌دیگر، فشردگی زبان و کوتاهی عبارت‌ها در *راحه‌الصدور*، بی‌آنکه مؤلف از برخی عناصر موسیقی‌ساز مثل سجع، جناس و... بهره ببرد، نوعی موسیقی، ریتم و حرکت را برای زبان تأمین می‌کند، هرچند شکل تألیف اجزای جمله‌ها در شکل‌گیری موسیقی بی‌تأثیر نیست. این نکتهٔ مهمی است که زبان *سلجوق‌نامه*، به‌دلیل همان حشو و زواید و لحن صرفاً گزارشی، از آن محروم است.

این تفاوت و فاصلهٔ زیبایی‌شناختی زبانی را میان نثر *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور* تقریباً در سراسر روایت فتنهٔ غزان می‌توان دید. در جایی، شخصی برای گرفتن گوسفندها از طرف خوان‌سالار به میان قوم ترکمانان رفت و بر آنان بسیار ستم روا داشت، یا به‌گفتهٔ مؤلفان *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور* «تعّدی و زور می‌کرد». گزارش هردو اثر به شرح زیر است:

> شخصی که از قبلِ خانسالار به مطالبهٔ اغنام می‌رفت، بر ایشان تعدّی و زور می‌کرد و در استرداد و استبدال گوسفند مماکست می‌رفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان می‌نمود و به زبان سفاهت می‌کرد و در میان ایشان مردمان بزرگ بودند و معروفان با تجمل و زحمت و حشمت، احتمال آن مذلّت و خواری نمی‌توانستند کرد؛ این شخص را در خفیه هلاک کردند (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۸).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

این شخص که از قبل خوانسالار می‌رفت بریشان تعدّی می‌کرد و در ردّوبدل گوسفند مماکست و مبالغت بیش‌ازحد می‌نمود... او به زبان سفاهت می‌کرد و در میان ایشان امرای بزرگ بوذند و مردمان با تجمل و نعمت؛ او از ایشان طمع رشوت می‌داشت... ایشان رشوت نمی‌داذند و تحمل مذلّت نمی‌توانستند، این شخص را در خفیه هلاک کردند (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

در همین بند، و پس از عبارت: «او از ایشان طمع رشوت می‌داشت»، مؤلف *راحه‌الصدور* آورده است: «مثل: الرِّشوَة تَشینُ الاعمالَ و تفسِدُ العُمّال: رشوت عیب در کارها آرذ و عمّال را زیان دارذ» که ضمن توصیف و توضیح بدیهیات، اندکی به یک‌دستی نثر لطمه می‌زند.

اما در نثر *سلجوق‌نامه*، با وجود اطناب، این نوع عبارتِ مثلی را نمی‌بینیم و اصولاً یکی از تفاوت‌های اساسی نثر *راحه‌الصدور* بهره‌گیری نسبتاً پرشمار از مثَل‌های عربی است، سنتی که در بسیاری از متون تاریخی قرن‌های ۶ و ۷ کمابیش کاربرد دارد.

تکرار و اشتراک برخی واژه‌های کلیدی، که غالباً بارِ اصلی محتوایی روایت را بر شانه می‌کشند، در این‌دو اثر، این گمان را که یکی از این‌دو از روی دیگری نوشته شده باشد، به یقین تبدیل می‌کند. اگر *راحه‌الصدور* از روی گزارش *سلجوق‌نامه* فتنهٔ غز را روایت کرده باشد، که قطعاً چنین است، با وجود زیبایی‌های زبانی و نوعی حرکت موسیقایی خاص، فاقد نگاه مستقل در توصیف و روایت حادثه است؛ یعنی مخاطب از گزارش *راحه‌الصدور* چیزی فراتر از روایت *سلجوق‌نامه* از فتنهٔ غز درنخواهد یافت. دریافت متفاوت یا فهم عمیق و خاص از هر متنی، به زاویهٔ دیدِ روایت و نگاه مستقل راوی بستگی دارد. دو اصلی که *راحه‌الصدور* ـعلی‌رغمِ زیبایی‌های زبانی‌اش‌ـ فاقد آنهاست.

٤ ـ ۱. کاربردِ مفردات خاص و ابداعی در هردو روایت و تفاوت آنها

هم در *سلجوق‌نامه* و هم در *راحه‌الصدور*، مفردات خاص و ابداعی کم نیستند، اما شمار این مفردات ـ به‌ویژه فعل و صفت‌ـ در *راحه‌الصدور* بیشتر است.

-به‌کارگیری شکل قدیم‌تر فعل در *راحه‌الصدور* کم‌وبیش عادی است، مانند ماضی بعید از بودن: «بوده بود» در عبارت ذیل:

«غزان، مرو را که دارالملک بوده بود، از روزگار جغری‌بک.... سه‌روز متواتر می‌غارتیدند» [۳] (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

-ساخت فعل از اسم: «و شهر مرو که دارالملک بود از روزگار چغربک... بغارتیدند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

-ساخت فعل همراه با «ب» تأکید بر فعل کمکیِ «کردن»: «مردم نشابور اول کوششی بکردند...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۱۸۰).

«...و مردم نشابور نخست کوششی بکردند... (راوندی، ۱۳۶۴: ۵۰).

-صفت نسبی: «...اول روز: زرینه و سیمینه و ابریشمینه، دوم روز: برنجینه و آهنینه...» [۴] (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

«سه‌روز متواتر، روز اول: زرینه و سیمینه و ابریشمینه، روز دوم: رویینه و برنجینه...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

-صفت لیاقت خاص: «سوم‌روز افگندنی و حشو بالش‌ها و نهالی‌ها و خم و خمره و در و چوب ببردند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

در *سلجوق‌نامه* به‌جای «افگندنی»، گستردنی و اقمشه آمده است (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

-صفت نسبی: صفت+ی: «بعد از غارت‌ها عذاب می‌کردند تا نهانی‌ها می‌نموذند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

در *سلجوق‌نامه* به‌جای «نهانی‌ها»، خفایا و خبایا آمده است (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

-«ی» استمراری بعد از ماضی (ماضی استمراری): «چون شب درآمدی، مسجدی بر طرف بازار بوذ...» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰). «مسجدی بزرگ که دو هزار مرد در آنجا نماز کردی...» (همان، ۱۸۰).

«اما به حضور غز، قرقیز و طوطی‌بک در پیش سلطان نیارستندی» (ظهیری،۱۳۳۲: ۵۱).

«نماز شام که غوزان از شهر برفتندی، بیرون آمدندی» (همان، ۵۰).

٤ . ۲. کاربرد ابیات یا امثال در *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور*

در متون کلاسیک تمثیلی و تاریخی، معمولاً به‌اقتضای فضا و رویداد، بیتی یا مثلی یا شعری در فواصل نوشتارها می‌آید. هردو اثر از این شگرد سود برده‌اند. این موضوع وقتی درخور تأمل‌تر جلوه می‌کند که اتفاقاً در این‌دو اثر در فاصله‌هایی در متن از شعر استفاده می‌شود که هردو موضوع مشترکی را گزارش می‌کنند، با این توضیح که شعرها غالباً متفاوت‌اند.

در *راحه‌الصدور*، ابیاتی از فردوسی و خاقانی، و در *سلجوق‌نامه*، بیت‌هایی از شاعران دیگر به‌کار رفته است. مؤلف *راحه‌الصدور* در بخش فتنهٔ غز بیش از پنج‌بار از شعر بهره گرفته است. سه قطعه از این شعرها از فردوسی و دو قطعه از خاقانی و امیرمعزی است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

غیر از بهره‌گیری مؤلفِ *راحه‌الصدور* از شعر، جهت تفهیم و انتقال آسان‌تر مطلب، از مثَل‌های عربی، نیز آیه‌ای از قرآن (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۱) سود جسته است. از کثرت بهره‌گیری مؤلف از احادیث و امثال و اشعار عربی چنین برمی‌آید که مؤلف *راحه‌الصدور* در ادب عربی به‌اندازهٔ ادب فارسی، به‌ویژه در برگرداندن متون عربی به فارسی، استاد است. با چنین بهره‌مندی‌ای از شعرها و امثال عربی و آیات قرآن، اثرش را کاملاً از شکل گزارشیِ *سلجوق‌نامه* متمایز کرده است.

هردو اثر پس از شرح شکنجه و کشته‌شدن محمد یحیی، دو بیت از مرثیهٔ خاقانی را با اندک تفاوتی نقل کرده‌اند:

در دولت محمد مرسل نداشت کس فاضل‌تر از محمد یحیی قبای خاک
آن کرد روز مهلکه دندان فدای سنگ وین کرد روز قتل دهان را فدای خاک

در *سلجوق‌نامه* نیز همین دو بیت خاقانی آمده، با این توضیح که به‌جای «قبای خاک»، «فنای خاک» و به‌جای «دهان» در مصراع دوم بیت دوم «دهن» می‌نشیند.[۵]

٤. ۳. زیبایی‌شناسی زبان، شکل فیزیکی مفردات، و برخی شناسه‌های تاریخی

٤. ۳. ۱. تفاوت در کاربرد تصویرها

در سرتاسر روایتِ چندصفحه‌ای فتنهٔ غزان در *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور*، تنها به یک مورد تصویر یا فضای تصویری برمی‌خوریم که البته تکان‌دهنده و ازنظر زیبایی‌شناسی زبان تماشایی است:

«غوزان تیغ‌ها کشیدند، چندان مردم را در مسجد بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

همین گزاره در *راحه‌الصدور* تکرار شده است؛ البته، با زبانی سخته‌تر و در بستری از ریتم و حرکت:

«غزان تیغ‌ها درنهاذند،[۶] چندان خلق را در مسجذ بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شذند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

٤. ۳. ۲. تفاوت در شکل کتابت حروف

تفاوت و تمایز دیگر در سطح ظاهر و شیوهٔ نگارش زبان *راحه‌الصدور* و *سلجوق‌نامه* این است که در *راحه‌الصدور* حرف «د» پس از مصوت، «ذ» نوشته شده است:

«در شمار نیایذ که در این چند روز، چندهزار آدمی به قتل آمذ» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۱).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

«غزان تیغ درنهاذند و چندان خلق را در مسجذ بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شذند» (همان، ۱۸۰).

٤. ۳. تفاوت در نام مکان‌ها

مؤلف *راحه‌الصدور* از مسجدی نام برده است که غزها به آتش کشیدند و آن را «مسجد مُطرّز گفتندی» (همان، ۱۸۰). همین مسجد در *سلجوق‌نامه* «مطهّر» نامیده شده است (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

می‌بینیم که ازنظر کاربرد مفردات خاص، *راحه‌الصدور* تا حد قابل‌تأملی مستقل است؛ چه ازنظر ساخت فعل از اسم، مثل «غارتیدند»، یا به‌کارگیری شکل کهن‌تر فعل، مثل ساخت ماضی بعید از «بودن»: «بوده بود». اما، کم‌شمار نیستند گزاره‌هایی که *راحه‌الصدور* سطرهای *سلجوق‌نامه* را نعل‌بالنعل فقط با افزودن یک قید بازنویسی کرده است، یا ساخت‌های وصفی *سلجوق‌نامه* را (سطرهای ۹ و۱۰ بخش ۴-۱) بی‌کاهش و افزایشی بازنوشته است. این بخش از رفتار مؤلف *راحه‌الصدور* ازنظر طبقه‌بندی تأثیرپذیری در حوزهٔ انتحال جای می‌گیرد؛ چراکه راوندی، به‌عمد و بدون حتی جابه‌جایی یک لفظ، می‌کوشد اصل متن را به نام خود سند بزند.

در پاره‌ای از بندهای *راحه‌الصدور* در تطبیق با *سلجوق‌نامه* ازنظر کاربرد تصویر و شکل کتابت حروف و نام مکان‌ها تفاوت‌هایی دیده می‌شود؛ مثل تصویر کشتار مردم در مسجد، یا شکل «ذ» پس از مصوت به‌جای «د»، یا نام «مطرز» برای مسجد (که در *سلجوق‌نامه* «مطهر» است)...، اما این تفاوت‌ها چندان نیست که بتوان متن راوندی را مستقل تعریف کرد؛ به‌ویژه اینکه راوندی، با زیرکی خاصی، کوشیده با آوردن معنای برخی واژگان کلیدی متن ظهیری، مثل «افگندنی» و «نهالی» به‌جای «گستردنی» و «اقمشه»، و «نهانی» به‌جای «خفایا و خبایا»، میان متن خود و متن ظهیری فاصله بیندازد، اما پیداست که با چنین تغییرات صوری‌ای، جز اینکه متن *راحه‌الصدور* را در این بخش به دام مسخ و اغاره بیندازد، کاری نکرده است. انتحال و مسخ و اغاره از گونه‌های سرقت‌اند و ازنظر مبانی بینامتنیت ژنت با بینامتنیت غیرصریح انطباق دارند.

۵. روایتِ «رهاشدن سنجر از دست غزان» در *سلجوق‌نامه* و *راحه‌الصدور*

در گزارش «رهاشدن سنجر از دست غزان» نیز دو کتاب با اندک تفاوتی ماجرا را روایت می‌کنند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

راحه‌الصدور: «موید ای ابه فوجی از غزان را بفریفت و به نان‌پاره از سلطان موعود کرد. یک‌روز در خدمت سلطان این فوج را نوبت بود. برنشستند، به تماشای شکره و راست براندند تا لب جیحون» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۳).

همین عبارت‌ها در *سلجوق‌نامه* با اندک تغییر و تفاوتی آمده است و به‌جای «به تماشای شکره و راست براندند بر لب جیحون»، نوشته است: «آن فوج را نوبت بود. سوار شدند برسم تماشا و اسبان براندند تا آب جیحون...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۱).

روایت *سلجوق‌نامه* از بیماری و مرگ سنجر، اندکی توصیفی‌تر و مفصل‌تر است. در *راحه‌الصدور* می‌خوانیم:

> دوسه‌ماه برآمذ؛ فکرت بی‌نوایی برو مستولی شذه بوذ که خزاین خالی می‌دیذ و ممالک خراب و رعیت متشرّذ و لشکر متمرّد، آیهٔ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیهِمْ جَنَّتَینِ، فکر و اندیشهٔ نفسانی و ضعف انسانی بهم پیوست و بمرضی انجامیذ که آخر امراض و منغّص اغراض بوذ، سنهٔ احدی و خمسین و خمسمایهٔ از دنیا برفت و بدولت‌خانه که بمرو ساخته است او را دفن کردند (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۳ـ۱۸۴).

و اما *سلجوق‌نامه* در گزارشی توصیفی‌تر، و از منظر بهره‌مندی از سجع و جناس، به موضوع بیماری و مرگ سنجر پرداخته و این گرچه صورت و ظاهری فرمالیستی‌تر به روایت می‌دهد، در القای حس و عاطفهٔ متن و انتقال موضوع و معنای روایت، بیشتر از آنچه در گزارش *راحه‌الصدور* می‌بینیم، مؤثر نمی‌افتد:

> بعد از دوسه‌ماه، فکر بی‌نوائی و اندیشهٔ قلب منازل بر او مستولی شد که خزاین خالی و ممالک خراب و رعیت منتشر و حشم مفقود و فکر و اندیشهٔ نفسانی و ضعف و اختلال انسانی به‌هم پیوست و به موضعی انجامید که آخرِ امراض بود و منقضِ اغراض. در شهور احدی و خمسین و خمسمائه از دنیی به عقبی نقل و تحویل کرد. در دولتخانه که به مرو ساخته بود او را دفن کردند (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۲).

۶. رابطهٔ ضمنی شیوه‌های تأثیرپذیری *راحه‌الصدور* از *سلجوق‌نامه*

مؤلف *راحه‌الصدور* به چهار شیوه از *سلجوق‌نامه* تأثیر گرفته و از روایت آن مطلب نقل کرده است: ۱) همان تعبیرات *سلجوق‌نامه* را ذکر کرده است. ۲) تعبیرهای آن را اندکی تغییر داده است. ۳) مطالب *سلجوق‌نامه* را با اندکی حذف و تلخیص آورده است. ۴) برخی مطالب آن را مفصل‌تر و گزارشی‌تر نقل کرده است. مورد اول، مطابق بلاغت سنتی، «نسخ یا انتحال» نامیده می‌شود:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

آن است که گفته یا نوشتهٔ دیگری را، عیناً، حرف‌به‌حرف و بی‌کم‌وزیاد و بدون تصرف و تغییر، یا با اندک تصرفی که از حدود تغییر تخلص شعری و نام کتاب و مؤلف تجاوز نمی‌کند، به خود نسبت دهند (همایی، ۱۳۷۱: ۳۵۸).

سه مورد دیگر، در شمار «مسخ» یا «اغاره» قرار می‌گیرد: «آن است که اثر دیگری را از لفظ و معنی بردارند، و در آن به تقدیم و تأخیر کلمات و بسط عبارات، یا نقل‌کردن به مرادفات و امثال این امور تصرّف کنند» (همان، ۳۶۱). برای هریک از موارد پیش‌گفته مصداق‌ها و نمونه‌هایی در همین روایت می‌توان دید:

ـ **تکرار و اشتراک گزاره‌ها و واژه‌های کلیدی در هر دو اثر:** در همین دو بند نقل‌شده، این واژه‌ها و گزاره‌های مشخص در هر دو اثر به یک شکل آمده است: «تعدّی»، «به زبان سفاهت می‌کرد»، «این شخص را در خفیه هلاک کردند»، «چون به موسم خویش بازنرسید». فقط یک تفاوت در این دو بند می‌توان دید که چندان تمایز آشکاری از منظر کارکرد روایت به‌همراه ندارد، و آن این است که در *راحة‌الصدور*، بعد از عبارت «به زبان سفاهت می‌کرد»، نوشته است: «در میان ایشان امرای بزرگ بودند» و در *سلجوق‌نامه* می‌خوانیم: «در میان ایشان مردمان بزرگ بودند».

ـ **تکرار و اشتراک واژه‌ها و گزاره‌های مشخص با اندک تفاوت در هر دو اثر**: این مورد تا پایان روایت دیده می‌شود:

«تا امیر سپهسالار، قماج ـکه امیر بلخ بودـ به خدمت رسید، به دارالملک...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«تا امیر سفهسالار، قماج ـکه والی بلخ بودـ به خدمت تخت اعلی رسید، به دارالملک مرو...» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

«قماج سلطان را گفت جماعت اغوز مستولی و غالب شده‌اند و ناهمواری و بیراهی می‌کنند و به ولایت بنده نزدیک‌اند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«قماج سلطان را گفت غزان مستولی شده‌اند و به ولایت بنده نزدیک‌اند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

«اگر خداوند عالم شحنگی ایشان بنده را ارزانی دهد، ایشان را مالیده و مقهور گرداند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

«اگر شحنگی ایشان، خداوند عالم به بنده ارزانی دارد، ایشان سرزده و مالیده شوند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

چنان‌که می‌بینیم، در گزاره‌های پایانی *راحة‌الصدور*، مؤلف با جابه‌جایی فاعل و مفعول (خداوند و شحنگی) و نیز آوردن کنایهٔ «سرزده» به‌جای واژهٔ مفعولی «مقهور»، زبان خود را ازنظر ساختمان و ریتم و موسیقی متمایز کرده است. همین اشتراک گزاره‌ها و کلیدواژه‌ها و جابه‌جایی اجزای نحوی به‌منظور ایجاد ریتم در *راحة‌الصدور* تا پایان روایت ادامه دارد:

«چون خبر این حادثه به سلطان رسید، امرای دولت بجوشیدند» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«چون خبر این حادثه به سلطان رسید، امراء دولت بجوشیذند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۸).

«گفتند مثل این اقدام اغضا نتوان‌کردن، و اگر ایشان را با حد خویش نشانند، تعدی زیادت شود. خداوند عالم، رکاب بباید جنبانید و کار ایشان خرد نباید گرفت» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۹).

«گفتند بر مثل این اقدام و اغضا نتوان‌کردن، و اگر ایشان را با حد خویش ننشانند، تعدّی زیادت شود، دلیری نمایند، خداوند رکاب بباید جنبانید. رکاب بباید جنبانید و کار ایشان خُرد نباید گرفت» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۸).

«چون قماج قصد خانهٔ ما کرد، به‌ضرورت از برای اطفال و عیال و عورات و مخدّرات بکوشیدیم و او پسرش، نه به‌قصد ما کشته شد که ایشان را اجل موعود رسیده بود» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۹).

«چون قماج قصد خانهٔ ما کرد، ضرورت جهت اطفال و عیال بکوشیدیم و نه به قصد ما، او و پسر [او] کشته شدند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۸).

«قماج چون به ولایت خود به بلخ رسید، شحنه بایشان فرستاد و جبایت خواست، ایشان تن درندادند و شحنه را تمکین نکردند و گفتند: ما رعایای خاص سلطانیم و در حکم کسی نباشیم و شحنه را مأیوس بازگردانیدند باستخفاف و اهانت...» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۴۸).

«قماج شحنه بذیشان فرستاذ و رسم جبایت خواست، ایشان تن درندادنذ و تمکین شحنه نکردنذ و گفتنذ ما رعیت خاص سلطانیم، در حکم کسی دیگر نیاییم و شحنه را باستخفاف براندنذ» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

«در شمار نیاید که در آن چند روز، چندهزار آدمی به قتل آمده بودند و چندهزار دینار بر مردم زیان و خسارت کرده» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۰).

«در شمار نیاید که در این چندروز، چند هزار آدمی به قتل آمذ» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۱).

«با جمله بلاد خراسان، اغوزان همین معامله کردند، مگر شهر هرات که سور منیع داشت، نتوانستند شد» (ظهیری، ۱۳۳۲: ۵۱).

«با جملهٔ بلاد خراسان غزان همین معامله کردند، مگر شهر هرات که بارهٔ محکم داشت، نتوانستنذ ستذ» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۳).

تمایز و تشخص موسیقایی *راحه‌الصدور*، اگرچه برای آن نوعی امکانات زیبایی‌شناختی فراهم کرده، از منظر روابط بینامتنی به‌دلیل حضور تقریباً صددرصدی متن *سلجوق‌نامه* در آن، آن را در سطح نسبتاً نازلی جای داده است. برای مخاطب حرفه‌ای تاریخ و متن تاریخی، آنچه در اولویت است، محتوا و گزارش حوادث روایت است و منطقی که بر آن حوادث حاکم است نه بیشتر. لذا، مخاطب گزارش *راحه‌الصدور* از فتنهٔ غز چیزی بیش از نقش همان رخداد در *سلجوق‌نامه* با همان عناصر زبانی و لحن دریافت نمی‌کند. به‌همین‌دلیل، براساس رویکرد بینامتنیت، به دشواری می‌توان بدان عنوان بازآرایی و بازآفرینی داد؛ چراکه مؤلف *راحه‌الصدور* در نقل حادثهٔ غز، جز رونویسی غیرفعال از روی متن *سلجوق‌نامه*، که صرفاً با افزودن الفاظی و ذکر مترادفاتی همراه است، کاری نکرده است. درحالی‌که در تعریف متن دوم (و بازآرایی و بازآفرینی) آنچه اهمیت دارد، با وجود وابستگی جدی یک متن به پیش‌متن و متن مرجع، فردیت خلاق مؤلف است.

بسیاری از متن‌های بزرگ ادب فارسی، که عنوان اَبرمتن را با خود یدک می‌کشند، در بسیاری از بخش‌هایشان، به‌دلیل اثبات فردیت خلاقشان، نوعی بازآرایی و بازآفرینی‌اند؛ مثل *مثنوی*، که مولانا شماری از روایت‌های آن را از درون متن‌های دیگر، همچون آثار عطار، سنایی، *رسالهٔ قشیریه* و... برپایهٔ اندیشه‌های معرفتی متفاوتش بازآفرینی کرده است. بازآفرینی برخی روایت‌های *مثنوی* از دیگر متون، مثل «پیل اندر خانهٔ تاریک» و «احمد خضرویه در وقت نزع» و...، چندان با فردیت مولانا درآمیخته که انتساب آنها به متن دیگر کار آسانی نیست؛ بنابراین، نوع رفتار زبانی و گزارشی *راحه‌الصدور* در رونویسی از *سلجوق‌نامه*، به‌گواهی عبارت‌هایی که پیشتر از آن نقل شد، چندان فاقد ابتکار و خلاقیت است که بخش بزرگی از آن را در مجموعهٔ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

نازل‌ترین سرقت‌ها، یعنی نسخ و انتحال، جای می‌دهد. مؤلف *راحه‌الصدور* تعمداً کوشیده است منبع و مرجع متن خود را پنهان کند؛ یعنی نوعی ارجاع متن به متن از نوع پنهان، که تنها مخاطب حرفه‌ای و آشنا به آن متن پنهان می‌تواند چنین ارجاعی را تشخیص دهد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش درپی آن بود تا به تأثیرپذیری *راحه‌الصدور* از *سلجوق‌نامه* براساس بلاغت سنتی فارسی و مبانی سه‌گانهٔ بینامتنیت ژنت بپردازد. برای نشان‌دادن تأثیرپذیری *راحه‌الصدور* از *سلجوق‌نامه* درقالب بینامتنیت ژنت، باید گفت که از سه نوع بینامتنیت که ژنت تعریف کرده (رابطهٔ صریح و اعلام‌شده، رابطهٔ غیرصریح و رابطهٔ ضمنی)، مؤلف *راحه‌الصدور* در بهره‌مندی‌اش از روایت *سلجوق‌نامه* از بینامتنی نوع صریح هیچ بهره‌ای نبرده است؛ چراکه با توجه به مستندات و مقایسهٔ شکل و شیوه و زبان روایت این دو اثر، مؤلف *راحه‌الصدور* در هیچ‌جا کمترین اشاره‌ای به بهره‌مندی‌اش از ساختار *سلجوق‌نامه* و گاه تکرار نعل‌بالنعل روایتش ندارد؛ ازاین‌رو، تأثیرپذیری انکارناپذیر *راحه‌الصدور* را باید درقالب نوع بینامتنیت غیرصریح پنهان‌شده جای داد، که در آن مؤلف متن دوم (*راحه‌الصدور*) می‌کوشد تعمداً پیش‌متن و مرجع متن خود (*سلجوق‌نامه*) را پنهان کند. هرچند در پاره‌ای موارد با اندک‌مایهٔ خوش‌بینی، می‌توان رگه‌هایی از بینامتنیت ضمنی را در *راحه‌الصدور* دید که بیشتر در عناصر زبانی تظاهر کرده است.

براساس بلاغت سنتی، در مواردی که مؤلف *راحه‌الصدور*، تعبیرات *سلجوق‌نامه* را بدون تغییر در زبان و بدون تصرف در لفظ و معنی فضاسازی، عیناً تکرار می‌کند، دچار نوعی نسخ یا انتحال شده است. در مواردی هم که روایت *سلجوق‌نامه* را با اندک حذف و تلخیص می‌آورد، یا مفصل‌تر بیان می‌کند و سرانجام نحو را تغییر می‌دهد، به مسخ یا اغاره نزدیک می‌شود.

از مقایسهٔ دو روایت این دو اثر تاریخی می‌توان به این نتیجهٔ مشخص رسید که فقدان نگاه مستقل در توصیف و شکل روایت در *راحه‌الصدور* از ارزش ادبی آن کاسته و اصالت زیبایی‌شناختی آن را زیر سؤال برده است. البته، این سخن هرگز بدان معنی نیست که *راحه‌الصدور*، صرفاً بازنویسی مطلق *سلجوق‌نامه* به زبان و بیان دیگر است و هیچ‌گونه دستکاری هنری و دستمایهٔ زیبایی‌شناختی در آن قابل ردیابی نیست، بلکه این اثر در بافتار و شکل

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

تألیف و اجزای جمله‌ها از موسیقی خاصی سود می‌برد که زبان *سلجوق‌نامه* به‌دلیل لحن صرفاً گزارشی‌اش از آن محروم است.

پی‌نوشت

1. Teranstextuality

۲. واقعه در قرآن بارها تکرار شده و در *مفردات* راغب اصفهانی به‌معنی عذاب شدید و قیامت آمده است (ر.ک. ندیم مرعشلی، د.ت: ۵۶۷؛ نیز زمخشری، ۲۰۰۵: ۱۰۷۴).

۳. شب را بِدف!/ دفیدنِ صدها هزار دف! مهتاب را/ با روح من بِدف!/ دف خود را رها نکن،/ .../ سیاره‌هایِ دف/ در باغ‌های چلچله می‌کوبند/ دفدفددفددف/ از این قلم/ چون چشم تو/ خون می‌چکد/ دفدفددف... (براهنی، ۱۳۷۴: قطعهٔ دف).

۴. ابریشمینه و برنجینه، رویینه و آهنینه به قیاس سیمینه پرداخته شده است. البته، باید توجه داشت که پیشتر، در *مرصادالعباد* (داستان آفرینش آدم) سیمینه و زرینه کارکرد پیدا کرده است.

۵. گفتنی است *دیوان خاقانی* به تصحیح و کوشش سجادی، قرائت *راحه‌الصدور* را تأیید می‌کند، فقط به‌جای «دولت محمد مرسل»، «ملت (= مذهب) محمد مرسل» را درست می‌داند (خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۳۹).

۶. پیشتر سازهٔ «تیغ درنهادن» به‌صورت «شمشیر درنهادن» در *تاریخ سیستان* آمده بود: «یعقوب و یاران شمشیر درنهادند تا بر یک‌جا شش‌هزار مرد بکشتند» (*تاریخ سیستان*، ۱۳۷۳: ۱۰۲).

منابع

آزادیان، شهرام، و مسعود راستی (۱۳۸۸) «بررسی انتحالات راوندی». *مجلهٔ ادب فارسی دانشگاه تهران*. شمارهٔ ۲: ۹۵-۱۰۸.

احمدی، بابک (۱۳۷۲) *ساختار و تأویل متن*. جلد ۲. تهران: مرکز.

احمدی، بابک (۱۳۸۸) *هایدگر و پرسش بنیادین*. تهران: مرکز.

افشار، اسماعیل‌خان (۱۳۱۳) «سلجوق‌نامهٔ ظهیری و راحه‌الصدور راوندی». *مهر*. سال دوم. شمارهٔ ۲: ۱۵۷-۱۶۱.

باغستانی، اسماعیل (۱۳۸۴) «سیری در راحه‌الصدور». *کاشان‌شناخت*. شمارهٔ ۱: ۶۹-۸۷.

براهنی، رضا (۱۳۷۴) *خطاب به پروانه‌ها*. تهران: مرکز.

خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۶۸) *دیوان*. به‌کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.

راوندی، محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان (۱۳۶۴) *راحه‌الصدور و آیه‌السرور*. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.

زمخشری (۲۰۰۵) *تفسیر الکشاف للزمخشری*. بیروت: دارالمعرفه.

شاملو، احمد (۱۳۷۱) *ابراهیم در آتش*. تهران: نگاه.

کمیلی، مختار (۱۳۸۷) «راوندی، انتحال یا اقتباس». *آیینهٔ میراث*. شمارهٔ ۴۳: ۱۵۰-۱۶۲.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1401.30.92.10.6]
[DOI: 10.52547/jpll.30.92.171]

مدرس صادقی، جعفر (۱۳۷۳) *بازخوانی تاریخ سیستان*. تهران: مرکز.

مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۵) *دانشنامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمهٔ مهران مهاجر و محمد نبوی. جلد دوم. تهران: آگه.

نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۶) «ترامتنیت؛ مطالعهٔ روابط یک متن با دیگر متن‌ها». *پژوهش‌نامهٔ علوم انسانی*. شمارهٔ ۵۶: ۱۲۷-۱۴۲.

نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰) *درآمدی بر بینامتنیت*. تهران: سخن.

نجم‌الدین رازی (۱۳۸۴) *مرصادالعباد*. به‌کوشش محمدامین ریاحی. تهران: علمی-فرهنگی.

ندیم‌مرعشلی (د.ت) *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دارالفکر.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲) *سلجوق‌نامه*. تهران: کلالهٔ خاور.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۱) *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: هما.

Genett, Gerard (1997) *Palimpsests: Literature in the Second Degree*, translated by Channa Newman and Claude Doubinsky, Lincoln, University of Nebraska Press.